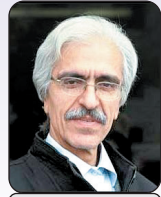




مباحثی در باب مولانا از قله تا اعماق

بخش پانزدهم



جلال رفیع

پس به قول اهل کوچه و بازار: «به ما پيله نمی کند!» برگرد ما پيله نمی تند، بلکه پيله های گوناگون را پاره می کند و پروانه درون ما آدمیان را تا سمت و سوی قله های سیمرغ پذیر، ذوق و شوق پرواز می دهد. او خود از قله تا اعماق، همه را زیر بر گرفته است.

با این همه، پژوهشگر انصاف شناس و جامع نگر و واقعیت سنج، نه در مقام فخر فروشی های فاشیست مآبانه، بلکه در مقام پژوهشگری های عالمانه، می داند که حتی مولانای «قونیه» نیز تنفس در هوای بلخ را ادامه داده است.

البته بی تعصب و بدون حمیت جاهلیت باید گفت که او از عراق و حجاز و ترکستان و فرغانه و بلخ و یونان و هند و روم هم تأثیر پذیرفته بود، ولی خراسان بزرگ را که پاره ای پر به از پیکر ایران بزرگ و اسلام بزرگ بود، در بلخستان قونیه به رتبه باز تولید و بازسازی و باز آفرینی رساند.

آموزگاران اصلی او هم در همان هوای بلخ خراسان ایران بزرگ تنفس می کردند. اگر جز این بود، درخشان ترین و بنیادی ترین گوهر وجودی اش که همان «مثنوی» و «کلیات شمس» است، در صدف زبان دری (پارسی پس از اسلام) و به قول ناصر خسرو: «در دری»، نطفه نمی بست و نقش و نگار نمی گرفت و نمی گفت:

عطار بود شیخ و سنایی ست پیشرو
ماز بی سنایی و عطار آمدیم!

برابر حاکمیت زبان و منتخب ایرانیان (پارسی دری)، به جبر زمینه و زمانه تسلیم شدند. در حالی که حاکمیت زبان عربی در سرزمین دیر پای مصر، با وجود فرهنگ و تمدنی که اهرام شگفت انگیز سه گانه اش گوشه ای از آن فرهنگ و تمدن باستانی را آینه گردانی می کند، استمرار یافت.

آری، زبان به تنهایی، نژاد به تنهایی، جغرافیا به تنهایی، تاریخ به تنهایی، و حتی تمدن به تنهایی، ملاک منحصر برای افتخار کردن و انسان بودن و کمال داشتن نیست.

علم و فن آوری (تکنولوژی) قطعاً در ارتفاع گرفتن و ارتقاء یافتن بنای زندگی انسانی، به وضوح و به شدت مؤثر است و تأثیر اساسی و بنیادی دارد؛ اما علم و فن آوری هم به تنهایی کار را تمام نمی کند و شعور و شخصیت انسانی را به والاترین درجه نمی رساند. چه بسا گاهی نتیجه معکوس هم بر این مقدمه سوار شده باشد. چنان که حکیم سنایی گفته است:

چرا علم آموختی از حرص، آنکه ترس کاندل شب
چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا!

عمق و عظمت پدیده مولانا، از جمله در این است که شاهباز بلند پرواز احساس و اعتقاد و اندیشه اش بر فراز کهکشان جغرافیا و تاریخ و زبان و نژاد و ملک و ملیت و حتی مذهب پرواز می کند. او مارا و همه را از پیله پندار خود کنده بینی و خود برترینی و نژادپرستی و نفس پرستی و جغرافیا پرستی و تاریخ پرستی و انواع بت پرستی های پنهان و پیچیده، فراتر می کشاند.

نهال وجود مولانا در باغ خراسان بزرگ، نشو و نما یافته است. خراسان بزرگ، هم در همان روزگار و هم در این روزگار، جزئی از کل بوده، نه جزئی از جزء؛ و به طریق اولی نه کلی از جزء!

چه در آن زمان (قرن هفتم) و چه در این زمان که قرن ها سپری شده است، اگر از آسیانشینان پرسیده می شد و پرسیده شود که خراسان بزرگ در تاریخ و جغرافیای آنان، جزئی از کل است و اگر به قیاس پرشش و پاسخ های آزمون دانشگاه (کنکور)، چهار جواب یعنی نام چهار کشور در برابر پاسخ دهنده قرار می گرفت و قرار گیرد؛ به راستی و درستی و (به قول اهل کوچه و بازار) خدا و کیلی و حضرت عباسی، چند درصد از اهل اطلاع و انصاف و اعتدال در مقام پاسخ دادن، به گزینه «ایران» روی می آوردند و می آورند؟

تمامی اقوام و ملیت های مهاجر یا حتی مهاجم، صرف نظر از تأثیر گذاری های شان بر فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی که به جای خود قابل قبول است (اگر نگوئیم در این فرهنگ و در این تمدن حل و هضم شدند)؛ باری با جاری شدن در بستر زمان و مکان، دیر یا زود، به دریای فرهنگ و تمدن ایرانی پیوستند.

شاید اقوام عرب، از آن حیث که واسطه انتقال دین بودند، در تأثیر گذاری بر ملک و ملت ایرانی، بیشترین سهم را داشته اند؛ اما حتی آنان نیز نه تنها متقابلاً از بستر زمان و مکان در این سرزمین خداگرای کهن سال تأثیر بسیار پذیرفتند، بلکه در

«مهر» - هم به معنای خورشیدی و هم به معنای مهربانی اش - با جلال الدین محمد مولوی تناسب تام و تمام دارد.

خورشید اشارتی است به شمس تبریزی و نقش نورافشان و نیرومندی که در بر آفتاب افکندن زوایای زندگی مولوی داشته است. و مهربانی نیز بشراتی است برای دنیای عشق های شگفت آور و شورانگیزی که در احوال موج و متلاطم مولانا مشاهده می شود. همان شاعر بلند اقبال که درباره «مار کس» گفته است:

دین آن پیغمبر حق ناشناس

بر مساوات شکم دارد اساس!

هنگامی که پای به پایاب اقیانوس مثنوی و شمس می گذارد و از پایاب می گذرد و ژرفای پایان ناپذیر آن را حیرت زده احساس می کند، شگفتی اش را در این بیت تجلی می دهد:

شاعری کاو همچو آن عالی جناب

هست پیغمبر ولی دارد کتاب!

امروز متأسفانه بعضی از اهل نقد و نظر در سرزمین های دیگر به جای آنکه اندیشه و احساس آن بزرگمرد اهل درد را به دایره درک و دریافت ذهن آدمی - آدمی زیست کننده در عصر جدید - وارد کنند؛ بر سر این موضوع که او کجایی بوده است و کجایی نبوده است، به نزاع و جدال برخاسته اند. البته در دنیای ما آدمها، گاه برخی موضوعات از شدت سادگی و وضوح، ابتدا در پیله ابهام و پیچیدگی فرو می غلتد و سپس حتی انکار می شود. روشن است که